

سرکوب دانشجویان کابل - اولین آزمون دموکراسی امپریالیستی -

نوشته: س. آزاد

دسامبر 2004

اینک سه سال آزرگار و اندی از آغاز تجاوز نظامی 7 اکتوبر ایالات متحده امریکا و هم پیمانان امپریالیستش به افغانستان می گذرد، تجاوزی که اشغال کشور پیامد آن می باشد؛ اگر تجاوز امپریالیست ها به افغانستان به ضرورت پیشبرد يك جنگ « ضد تروریستی » استناد یافت، اشغال کشور و تداوم آن تا ایندم، همچنان با ضرورت تأمین امنیت و استقرار **دموکراسی** توجیه میگردد، دموکراسی ایکه با برگزاری « انتخابات » 9 اکتوبر بمثابة رویدادی گویا بسیار مهم و تاریخی، به کمال رسیده چنانچه با پایان انتخابات پارلمانی آینده، پایان روند دموکراتیزه ساختن افغانستان هم - آنطوریکه آقای بوش اراده نموده اند - رسماً مهر لاک میگردد! روندی که در بسیاری جا های دیگر، اگر نگوییم چند سده، به یقین که مستلزم چندین دهه مبارزه و مجاهدت پیگیر در تمامی ابعاد زندگی جامعه بوده است، در افغانستان اشغالی اما، به یمن حضور قشون های اشغالگر امپریالیستی و دالر های مصرف شده، حد اکثر سه سال و اندی را در بر گرفت! در این مفهوم، دموکراسی امپریالیستی در افغانستان با همان انتخابات تاریخی معجزه آفرینش، واقعا که میتواند مدل دموکراسی برای تمام منطقه که خیر، بل برای همه کشور های زیر سلطه امپریالیسم باشد! بی جهت نیست که آقای بوش، رئیس جمهوری منتخب امریکا، فکر دموکراتیزه ساختن تمامی منطقه را در مخیله پرورانیده و آشکارا از آن صحبت می نماید!

با این وجود، ایشان اما حساب این نگون بختی را نکرده بودند که طشت رسوایی **شاه شجاع امریکایی** در کابل، یعنی همان "**زعیم منتخب**" مردم به چه سرعتی به زمین خورده و در نتیجه، افسانه **امنیت و دموکراسی امپریالیستی**، در اولین تصادم با واقعیت های سرسخت عینی، دود شده و به هوا برود!

باری، **اولین برآمد دموکراتیک** همین حاکمیت « منتخب » و آنهم در فاصله چند روز پس از « انتخابات » عملاً در سرکوب خونین تظاهرات دانشجویی در کابل، تبلور یافت؛ و این نشان داد که چگونه و به چه آسانی کشتی شکسته ارتجاع هر آینه به گل می نشیند! شرح حادثه چیست؟ :

در مشاجره ایکه چند روز پس از پایان « انتخابات » ریاست جمهوری، میان جمعی از دانشجویان در صحن دانشگاه کابل صورت میگردد، متأسفانه یکی از دانشجویان به سختی جراحت برداشته و از بین میرود؛ پولیس دولت دست نشانده کابل که در جریان این حادثه و یا در پایان آن، در محل حضور یافته و قاتل را هم، رویا رو یعنی در جلو چشم دارد، به هیچ

اقدام بازدارنده و یا هم دستگیری متهم به قتل، مبادرت نمی ورزد! همین مسئله موجب میگردد که روز بعد، بسیاری از دانشجویان در دفاع از دانشجوی کشته شده، و در اعتراض به عملکرد تماشاگرانه پولیس و برای تعقیب قانونی مسئله، به يك تظاهرات حق طلبانه و كاملاً مسالمت آمیز می پردازند. این تظاهرات اما، به سرعت توسط « نیروهای امنیتی » دولت رئیس جمهور « منتخب » کرزی، با خشونت عریان سرکوب میگردد که در نتیجه، ده ها دانشجو زخمی و ده های دیگر هم، بازداشت میگرددند!!!

فرمان سرکوب ظاهراً توسط ژنرال بابۀ جان پرچمی عضو حزب دموکراتیک خلق سابق و اینک قومندان امنیه دولت کرزی، صادر میگردد!!!

ژنرال مزبور، عملکرد عریان فاشیستی خود مبنی بر سرکوب خونین دانشجویان را با این گفته توجیه می نماید که این تظاهرات گویا انگیزه های قومی تحریک آمیزی داشته و کار عناصری اوباش و غیر دانشگاهی بوده است که می کوشیدند بدینوسیله، نظم عمومی را مختل نمایند؟؟!!

اما دانشجویان از پا ننشسته، چنانچه بازهم در اعتراض به اظهارات خائنانه قومندان امنیه دولت کرزی، به تحصن در جلو ریاست دانشگاه کابل پرداخته و خواستار پیگرد قانونی حادثه و تحقیق در اظهارات ژنرال بابۀ جان پرچمی میگرددند؛ آنها بر این نکته تأکید میدارند که اگر دولت دست نشانده کرزی و قومندان امنیه اش راست میگویند که تظاهرات کار افراد غیر دانشجو و یا به تحریک عناصری اوباش خارج از دانشگاه صورت گرفته است، پس باید این اتهام خویش را ثابت سازند! چنانچه فردی غیر دانشگاهی و اوباش، چه در میان دانشجویان زخمی و چه در جمع دانشجویان بازداشت شده بدست پولیس، وجود داشته باشد، دولت کرزی و قومندان امنیه اش، میبایست آنرا ثابت نمایند؛ در غیر آن، ایشان خواهان پیگرد قانونی این مسئله بوده و قومندان امنیه کابل، ژنرال بابۀ جان پرچمی مہن فروش، اوباش و فاشیست، باید از مقامش سبکدوش و بلاخره بخاطر جنایات بی پایانش - در گذشته و حال - به محاکمه کشانیده شود!

دولت دست نشانده کابل، گویا برای فرونشاندن خشم دانشجویان، هیئتی را به ریاست شخصی بنام شہرانی، معاون کرزی، به محل تحصن دانشجویان می فرستد. این هیئت از شنیدن اظهارات خشم آگین نمایندگان پسر و دختر دانشجو که جریان آن توسط رادیوی بی. بی. سی انعکاس یافت، اشک تمساح باریده و وعده تحقیق در حادثه و پیگرد قانونی مسئولین آنرا میدهد؛ از همان وعده ها، تحقیق ها و کمسیون های تحقیق و بررسی ایکه در طی سه سال گذشته، دولت کابل بدان شہرت یافته است!!!

در همین جا، این واقعیت را هم نباید ناگفته گذاشت که هزاران هزار سرباز نیروهای به اصطلاح امنیتی بین المللی که در خیابان های کابل به گشت و پرسه زنی مشغول میباشند، و به همین سان، رهبران دموکرات و طرفدار حقوق بشر شان، پیرامون سرکوب خونین تظاهرات دانشجویان و مواردی از این قبیل، برحسب عادت، هیچ اظهار نظری ننموده و هیچ حرکتی گویا نمی نمایند! که دلیل آنهم روشن است؛ چون وظیفه ایشان، حفظ امنیت

دولت دست نشانده ، امنیت رئیس جمهور « منتخب » همین دولت و دیگر منسوبین عالی مقام آن میباشد، نه مداخله در امور داخلی کشور!!!

باری، اگر سرکوب خونین دانشجویان بدست ارتجاع هار را بتوان بعنوان اولین آزمون دموکراسی امپریالیستی پس از "انتخابات" مطمح نظر قر ار داد، وقوع این حادثه را برعکس، نمی توان بعنوان يك رویداد غیر مترقبه، استثنایی و فاقد قانونمندی ارزیابی کرد:

مفهوم امنیت امپریالیستی را حتی آنانیکه - به هر دلیلی - با خوشبینی به مسئله نگریسته و یا هم در زمینه توهم داشتند، دیگر لاقلاً از همان سپیده دم تجاوز به افغانستان و عراق تا امروز بخوبی باید درك نموده باشند!

امنیت امپریالیستی در واقع، مرادف است با زورگویی، اعمال فشار، پیگرد سرکوب، قتل و کشتار جمعی حتی کشتار افراد و خانواده های بیگناه و بی پناه ... و ایجاد خوف و رعب و دهشت؛ امنیت امپریالیستی نه يك مفهوم مجرد، بلکه يك مقوله عینی فراملیتی، به گستره يك جغرافیای وسیع در مقیاس کره زمین و فضای لایتناهی آن میباشد؛ مگر نه اینست که امپریالیست های امریکایی و انگلیسی از امنیت شان و آنهم با گسیل قشون نظامی و نمایش عضلات ، در مسافت هزاران میل دور از مرز های جغرافیای سیاسی امریکا و انگلیس ، یعنی در افغانستان، عراق و منطقه گویا دفاع می نمایند؟! مگر نه اینست که امپریالیست های آلمانی آشکارا بطور مثال، از امنیت آلمان در هندوکش صحبت نموده و از آن دفاع می نمایند؟! ...

اگر مقوله امنیت، از گذشته ها بدینسو عملاً يك مفهوم ماورای جغرافی و بنا برین، فراملیتی بوده است، پس در دوران کنونی که با يك صفت جادویی و جاذبه يك مقوله گمراه کننده بنام « گلوبالیزاسیون » تشخیص می یابد، مفهوم امنیت، عمق و پهنا و به همین سان، شیوه ها و ابزار های تحقق آنرا ، به اجبار می بایست خارج از هر قید و محدودیت سیاسی، ملی و جغرافیایی درك نموده و بدان باور نمود!

ابزار و وسایل تأمین این « امنیت » هم، چنانچه کاملاً محسوس، عملی و میرهن است، همان نیروی نظامی، پولیسی، شبکه های استخباراتی، زندان های علنی و غیر علنی، و حتی زندان هایی میباشند خصوصی متعلق به افراد و شبکه های حرفه ای آدمکشی و شکار انسان در حول و حوش بطور مثال « پنتاگون » - وزارت دفاع امریکا ؛ زندان هاییکه در آنها، تجاوز، هتك حرمت، تحقیر و توهین و شکنجه تا سرحد مرگ، يك مفهوم جا افتاده و بدیهی، و يك شیوه عمل عادی و کارا میباشد! زندان مخوف ابوغریب در عراق و زندان های امریکایی مشابه آن در افغانستان، بیان گویای همین واقعیت دردناک میباشند.

مقوله **دموکراسی امپریالیستی** هم، با نگرش امپریالیست ها پیرامون مسئله امنیت ملازمت دارد: **اگر امنیت امپریالیستی شرط بلا انصراف تحقق دموکراسی میباشد، دموکراسی هم بنوبه خود، امنیت امپریالیستی را توجیه و مشروعیت آنرا تأمین باید نماید.** این فرمولیست که بنام نامی جورج. دبلیو. بوش مسجل گردیده و در پراتیک افغانستان به اثبات رسیده است!

همین مدل افغانستان است که اینک در عراق به آزمایش گرفته شده و چنانچه بیانات آقای بوش جدی گرفته شوند، بر تمام منطقه هم می‌بایست تعمیم یابد! پس شاخص‌های بارز مدل افغانستان کدام‌اند و چگونه در عمل، به ثمر می‌رسند؟

دموکراسی امپریالیستی در مدل افغانستان، همانا دموکراسی در شرایط اشغال نظامی می‌باشد، زیرا بدون اشغال - به باور امپریالیست‌ها - دموکراسی در چنین کشورهایی، اگر مستحیل نباشد، حد اقل آرزویی خواهد بود که برای تحقق آن، دوصد سال باید انتظار کشید؛ امری که امنیت امپریالیست‌ها بدان اجازه نمی‌دهد!

پس تجربه کلاسیک دموکراسی حاصل از تکامل تاریخی اروپا، جاییکه دموکراسی بورژوازی در آن زاده شده است، و تئوری و پراتیک این نظام در خود کشور‌های امپریالیستی، امروزه در شرایط قرن بیست و یکم، برای کشور‌های زیر سلطه و در قلمرو امپراتوری مطلق العنان آمریکا، مؤثر و سودمند نمی‌باشد؛ این تجربه ایست متعلق به گذشته و حال خود کشور‌های امپریالیستی!

به همین سیاق، آموزه و پراتیک دموکراسی بر زمینه انقلابات اجتماعی هم، که از بنیاد با **فرمول آقای بوش** مبیئت دارد، زیرا در این فرمول، **دموکراسی** نه بر وفق قانونمندی تکامل اجتماعی، یعنی نه محصول دینامیسم درونی یا کارکرد تضاد‌های خود جامعه، بلکه ایده آلیست عالی که با اراده و فرمان مبارک‌شان، همه جا و در آنسوی دریا‌ها و اقیانوس‌ها، یعنی از کران تا به کران امپراتوری جهانی تحت سیادت‌شان، باید به تحقق بیانجامد!

ساختمان این دموکراسی مورد نیاز امپریالیستی، چنانچه روشن است، نه بدست توده‌های زحمتکش مردم و مشارکت‌شان، بلکه توسط طیف‌های مختلف ارتجاع مزدور، ضد دموکراتیک و میهن‌فروش، اعمار می‌گردد که جهت عملی نمودن این پروژه امپریالیستی، به قشون‌های نظامی اشغالگر اتکا داشته و در سایه حمایت B-52 و سایر سلاح‌های مدرن آدمکشی‌شان، عمل می‌نمایند.

این دموکراسی، بدترین نمونه دموکراسی از بالا و در واقعیت امر، کاریکاتوری از دموکراسی می‌باشد.

حاکمیتی که در این دموکراسی به صحنه آورده می‌شود، یک حاکمیت فرمایشی می‌باشد که توسط امپریالیست‌ها انتخاب شده و نه توسط مردم؛ کیست که تمام تجربه نصب کرزی بر مسند قدرت سیاسی، از همان کنفرانس ننگین بن، تا برگزاری لویه جرگه‌ها، تا جریان « انتخابات » 9 اکتوبر را ندیده و بخاطر نداشته باشد؟

پس این مدل دموکراسی، و چنین حاکمیتی « منتخب »، با مردم، منافع مردم و امنیت‌شان، هیچگونه پیوند و خویشاوندی نداشته و نمی‌تواند داشته باشد؛ همانگونه که به صحنه آورده می‌شود، به همانگونه می‌شود آنرا از صحنه بیرون برد. « زعما » و حاکمیت‌های سیاسی از این قماش مهره‌هایی می‌باشند بی‌اراده و در خدمت اربابان، و ابزاری هستند برای سرکوب مردم که تازه‌ترین مورد و نمونه آن، همانا سرکوب خونین محصلین دانشگاه کابل می‌باشد!

راستی، واکنش دانشجویان در قبال سرکوب خونین تظاهرات، مجازات قاتل، و خواست به محاکمه کشانیدن ژنرال بابه جان پرچمی قومندان امنیه کابل و ... را چگونه باید فهمیده و ارزیابی کرد؟ اگر صحت هم داشته باشد که این تظاهرات، انگیزه های تحریک گرانه قومی یا مذهبی داشته، چنانچه در تدارک و سازماندهی آن عناصری « اوباش » خارج از دانشگاه دخالت داشته باشند، آیا بازهم میشود آنرا بخاک و خون کشیده و سرکوب کرد؟! پس شعار دموکراسی اینان به چه معنی بوده و برای کیست؟! آیا دموکراسی اینان میتواند در عمل ارمغانی جزء یک دیکتاتوری فاشیستی داشته باشد؟ ژنرال فاشیست یعنی همان پرچمی دیروزی، چگونه است که امروز همانند کرزی طالب، دموکرات شده و بازهم اما بر روی مردم آتش می گشاید؟! و راز این مسئله در کجاست؟

البته این اولین باری نیست که در تحت « حاکمیت » همین دولت دست نشانده امپریالیست ها در کابل دانشجویان به تظاهرات پرداخته و سرکوب میشوند! خواسته ها و مطالبات دانشجویان برخلاف اظهارات دولت دست نشانده، نمی توانند قومی مذهبی و حتی صنفی، یعنی دانشجویی محض باشند؛ نمی توانند واکنشی باشند در برابر سرکوب یک تظاهرات؛ نمی توانند در محدوده یک مطالبه برای پیگرد قانونی یک ژنرال خون آشام و چند مقام فاسد دیگر خلاصه شوند؛ و ...

مسئله این دانشجویان در واقع ابعادی بمراتب گسترده تر از همه اینان دارد. مسئله ایشان قبل از همه یک مسئله سیاسی همگانی میباشد، چنانچه سرکوب خونین تظاهرات و خفه نمودن مطالبات و اعتراضات همین دانشجویان بدست دولت دست نشانده کرزی هم، یک عمل عریان فاشیستی و بنا برین، یک حرکت هدفمند سیاسی میباشد.

دانشجویان را نمیتوان بمثابه مجموعه ای در خود و برای خود، و بدور از تمامی درد ها، رنج ها و معضلات جامعه معرفی نموده و متناسب با چنین بینش و ذهنیتی، با ایشان رفتار نمود! آنان را نمیشود بسان سربازان اجیر در پادگان های نظامی نگهداری و کنترل نموده، و حق هر نوع تفکر، سنجش استدلال و قضاوت را از ایشان سلب نمود! نمیشود از ایشان بت ها و مجسمه های بی روح و اراده ساخته و انتظار داشت تا در قبال رویداد ها و فضایی بیکه گریبان کلیت جامعه را می فشارند، خنثی و بی تفاوت بمانند! ...

دولت کرزی با طرح لایحه ای بنام مقامات دانشگاه ها و از طریق آنها میکوشد فعالیت سیاسی دانشجویان را قدغن نماید! با این مستمسک که دانشگاه جای آموزش است، میکوشند دانشجویان را از سیاست و فعالیت های سیاسی پیرامون مسایل حیاتی جامعه ایکه دانشجویان هم، اعضای بسیار حساس، موثر و صاحب رسالت آن میباشند، بدور نگهدارند!

آنها نمی خواهند بپذیرند که مسئله دانشجویی، همچنان یک مسئله سیاسی میباشد؛ آنها در حقیقت میخواهند که سیاست و حق فعالیت سیاسی، در انحصار دولت دست نشانده امپریالیست ها، و در حوزه تئوری و عمل چند تا حزب و سازمان وابسته و غیر وابسته به چنین دولتی که با آن منافع مشترک دارند، محدود بمانند! چون به زعم آنها،

سیاست کار نخبگان است، و همیشه هم چنین بوده است! بنابراین نباید توده های مردم به سیاست روآورده و در مسایل سیاسی مداخله نمایند! با همچو نگرش و شیوه عمل است که ایشان اتمام حجت می نمایند!

آنها برای نشان دادن جدیت حجت خویش، نقشه تدارک و سازماندهی يك نیروی گسیل سریع پولیس برای دانشگاه ها را روی دست گرفته، و این جدیت را هم، عملا در سرکوب وحشیانه و خونین تظاهرات مسالمت آمیز دانشجویان، به اثبات می رسانند!

با چنین بینش و منطق بود که چند دهه قبل، یعنی در دهه چهل خورشیدی، طبقات ارتجاعی حاکم، می خواستند دانشجویان را از سیاست و فعالیت های سیاسی دور نگهداشته، و برای تحقق عملی همین خواست گهگاهی هم با جدیت لازم، وارد میدان عمل گردیده، طوریکه محصلین دانشگاه کابل را در عقرب 1343 بخت و خون کشانیدند!

اگر جنبش روشنفکری دانشجویان دانشگاه کابل در آنزمان، در تحت شرایط دموکراسی قلابی ظاهرشاه و بفرمان سردار ولی، قومندان امنیه کابل، تار و مار شد، اینک در شرایط دموکراسی امپریالیستی، تظاهرات دانشجویان دانشگاه کابل، ظاهرا بفرمان ژنرال بابه جان پرچمی قومندان امنیه کابل در دولت دست نشانده کرزی، وحشیانه سرکوب میگردد!

پس توسل به خشونت و سرکوب قاسم مشترک همه طبقات حاکمه مرتجع و ستمگر میباشد؛ ظرفیت دموکراسی اینان که همواره يك دموکراسی از بالا و در خدمت خود شان میباشد، در همین محدوده پایان میرسد!

اما مردم و بویژه دانشجویان، اصل مسئله را باید درک نموده باشند؛ آنها باید همواره به این امر توجه نمایند که در پس هر مقوله، وجیزه، عبارت و شعاری، منافع چه کسانی نهفته میباشد. تغافل در درک این امر، و بی اعتنایی بدان، هر فعالیت و حرکت حق طلبانه ایشان را ضریب پذیر، و محکوم به شکست میسازد.

دانشجویان نباید به مسایل و مشکلات خود شان که غیر از مشکلات مردم و جامعه نمی باشند، صبغه فردی داده و به راه حل های حقوقی دل ببندند! آنها باید سرچشمه اصلی همه بدبختی ها و معضلات جامعه در گذشته و حال را در کل شناسایی نموده، و درس های لازم آنرا استخراج و بکار گیرند؛ سمتگیری ها و جهتگیری های سیاسی شان باید رادیکال و دموکراتیک ترقیخواهانه و در پاسخ به نیاز های فوری و تاریخی توده های زحمتکش و ستمدیده و بلاکشیده جامعه باشد که بار همه مصایب و بدبختی ها را بدوش کشیده و می کشند. آنها باید بخود باور داشته و به همین توده های تحت ستم مردم اتکا نمایند؛ آنها باید برای رشد و ارتقای آگاهی های سیاسی همین مردم فعالیت نمایند که لازمه آن هم از جهتی، سازمانیابی و تشکل پذیری حرکت خود شان میباشد، چه هر نوع حرکت و فعالیت سیاسی جدا از توده های مردم، بگونه تظاهرات متعدد شان، به آسانی توسط مرتجعین سرکوب خواهد شد. آنها نباید به شگرد های « قانونی » و خرام های دموکرات مآبانه دولت گویا منتخب و حامیان بین المللی اش، توهم داشته و در نتیجه، وقایع و رویداد های گذشته و حال جامعه و جهان، و تجارب حاصله از آنرا از دیده فروگذارند!

باري ، در جامعه ايکه از سه دهه بدینسو، از زمین و آسمان آن بلا انقطاع خون باریده؛
طوريکه مردم را با توسل به سياست هاي معين ضدبشري، عملا سلاخي نموده و مي
نمایند؛

کشوري که سه دهه است، در نتیجه اهداف و نقشه هاي سياسي توسط قدرت هاي
سوسيال امپرياليستي امپرياليستي و ارتجاعي، و گروه هاي سياسي بومي مزدور، بويرانه
مبدل گشته است؛

جامعه ايکه عمریست با تحمیل سياست هاي ارتجاعي ضد ملي و ضد مردمی، جلو رشد و
تکامل سالم آنرا گرفته اند و در نتیجه، مردمانش را در يك عقبماندگی تحمیلی، جهالت قرون
وسطايي، فقر، بدبختي و محرومیت نگذاشته اند و ...

آري ، در يك چنین جامعه اي، هر مسئله اش، حياتي، سرنوشت ساز و بنا برین سياسي
میباشد نه چیز ديگري. مردم باید به علل، انگیزه ها و ریشه هاي حالت رقتبار زندگی
خویش و عاملین واقعي همین بدبختي ها و خانه خرابي ها، وقوف حاصل نموده و نگذارند
که بیش از این، به هر خدعه و نیرنگ و به هر بهانه و وسیله اي، به زندگی و سرنوشت
شان و سرنوشت نسل هاي آینده، بازي و دست درازي شود؛ و این خود، روآوري به
سياست و آنهم گزینش يك سياست انساني آزاديخواهانه، مترقي و سرنوشت ساز را
لازمی میسازد که دانشجویان هم بمثابه قشر آگاه جامعه، مي توانند و باید نقش خود شانرا
در آن ایفا نمایند، سياستي که مرتجعین همواره میکوشند تا بذرايع مختلفي، مردم را از
توسل بدان باز دارند!

مردم حق دارند پیرسند و بدانند که چرا تجاوزات گذاشته به کشور شان و اشغال آن، بدست
انگلیس ها و شوروي ها، يك عمل وحشیانه و غیر قابل قبول بوده، طوريکه براي امر آزادي
خویش، حاضر بوده اند دو میلیون قرباني بدهند، ولي برعکس، تجاوز امریکا و متحدینش به
همین کشور و اشغال آن، اینک در بهترین حالت، يك تجاوز و اشغال ضروري، مفید، انساني و
مورد پذیرش باشد؟؟!!

و بلاخره مردم حق دارند پیرسند که تفاوت میان شاه شجاع قرن نهم برك قرن بیستم و
کرزي قرن بیست و یکم ، آنجاییکه مسئله منافع ملي و سرنوشت باشندگان سلحشور و
آزاديخواه این سرزمین مطرح میباشد در کجاست و چطور؟؟!!

همه این مسایل که بدون شك، به زندگی و سرنوشت فرد فرد باشندگان این جامعه، چه زن
چه مرد، چه در خانه و خارج خانه ، چه در کوچه و خیابان چه در کارخانه و مزرعه، چه در
مدرسه و دانشگاه ... بلاخره در هر حالت و موقعیتی، مستقیما ارتباط میگیرند مسایل
هستند سياسي که نمیتوان و نباید مردم را از اندیشیدن و اشتغال بدان، به هر بهانه و
نیرنگ عوامفریبانه از جمله با همین مستمسك که دانشگاه جاي آموزش است نه سياست!
منع داشته، و نهایتا هر حرکت سياسي حق طلبانه بطور مثال همین تظاهرات اخیر
دانشجویان دانشگاه کابل را با قهر و خشونت فاشیستي سرکوب کرد!

این سرکوب خونین که آخرین سرکوب هم نخواهد بود، ریشه در واقعیت تلخي دارد که
قانونمندی آن به اجمال و در خطوط کلي، در این نوشته تشریح شد.

سرکوب تظاهرات دانشجویان را بنابرین، نباید یک عمل مجرد ملهم از تصمیم و اراده فردی تلقی نمود؛

این سرکوب را همچنان، نباید یک رویداد استثنایی، یک واکنش ناسنجیده، تصادفی و غیر مترقبه دانست؛

علل و انگیزه های ظاهری آن هرچه باشند توسل به زور ضد مردمی و مبادرت به خشونت و سرکوب ارتجاعی قانون امپریالیسم - ارتجاع و رمز تداوم سلطه و بقای شان میباشد.

